

ایکونولوژی و نسبت آن با دانش‌های تطبیقی

در گفتگویی با دکتر بهمن نامور مطلق

عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی و معاون صنایع دستی
سازمان میراث فرهنگی

۱۸ خردادماه سال ۱۳۹۵، سازمان میراث فرهنگی

چیدمان: بسا توجه به اینکه
شمس در طرح روش‌های
میان‌رشته‌ای در هنر پیشگام
بسوده‌اید و سالیان سال است
که در این مورد کار می‌کنید،
می‌خواهیم به عنوان شروع
بحث در مورد مسأله
روش‌شناسی و جایگاه آن
در دنیای امروز در ارتباط
با انواع روش‌های شناخته
شده صحبت کنیم و همین
طور درباره‌ی ایکونولوژی و
اینکه چسبه اهمیت دارد؟

در واقع روش و روش‌های تحقیقی خودشان یک داستان و تاریخ
مفصلی به اندازه‌ی پژوهش‌های ادبی و هنری دارند. از همان موقع
که پژوهش آغاز شد، روش پژوهش هم به همراه آن شکل گرفت. اگر
بخواهیم کل حوزه‌ی ادبیات و هنر را به دو بخش بزرگ تقسیم کنیم:
یک حوزه‌ی ساحت خلق و یک ساحت نقد داریم و در ساحت خلق
مؤلف به خلق آثار می‌پردازد و در ساحت نقد، منتقد به نقد آثار
می‌پردازد. همین طور اگر بپذیریم که کار مؤلف رمزگذاری آثار هنری
و کار منتقد رمزگشایی آن‌هاست به همان اندازه که خلق اثر مهم
است نقد اثر نیز مهم است و به همان اندازه که شیوه‌ها، روش‌ها
و سبک‌های خلق اثر مهم هستند شیوه‌ها، روش‌ها و سبک‌های
نقد اثر هم مهم هستند. بنابراین جامعه‌ی انسانی به دو شکل
متن‌ها را انباشته و خوانش می‌کند و اگر خوانش نبود این انباشتگی
و آفرینش متن‌ها ناقص باقی می‌ماند. پس دو ساحت آفرینش و
خوانش یا خلق و نقد دو ساحت لازم و ملزوم در حوزه‌ی ادبیات و
هنر محسوب می‌شوند. نکته‌ی دیگری که وجود دارد اینست که ما
این دو ساحت را پذیرفته‌ایم ولی عده‌ای بر این باورند که نقد یک
ساحت وابسته و طفیلی خلق است. چراکه اگر خلق نبود نقدی
صورت نمی‌گرفت و چراکه خلق نیازی به نقد ندارد، حال آنکه نقد
نیاز به خلق دارد. این نگاه یک نگاه قابل تأمل و مطالعه‌ای است
که بسیاری از منتقدان و محققان آن را نقد ورد کرده‌اند. به طور مثال
نورتروپ فرای^[۱] می‌گوید که ساحت خلق و نقد کم و بیش از یکدیگر
مستقلند و اگر در این دنیا تنها یک اثر خلق می‌شد و خلقی دیگر
صورت نمی‌گرفت، نقد تا ابد یک موضوع تحقیق داشت. این بدان
معنی نیست که اگر امروز خلقی صورت نگیرد نقدی هم صورت
نخواهد گرفت بلکه همان یک اثر اکتفا می‌کرد که همه‌ی منتقدین
جهان در همه‌ی ادوار و اعصار موضوعی برای تحقیق داشته باشند.
فرض کنید در این جهان هیچ اثر ادبی خلق نمی‌شد جز شاهنامه؛
همه‌ی محققین و منتقدین جهان موضوعی را برای همه‌ی دوره‌ها و
فرهنگ‌ها جهت تحقیق داشتند و نیاز نبود که چند میلیون خلق
باشد تا نقد کار خود را انجام دهد. استدلال دیگر اینست که اگر

نقد نبود خلق صورت نمی‌گرفت.
که دلیلی ساده‌انگارانه است. اما
چرا می‌گویند اگر نقد نبود خلق
صورت نمی‌گرفت؟ به این دلیل
که اگر اثری خلق می‌شد و آن را
به عنوان بهترین و کامل‌ترین
نوع اثر در آن حوزه می‌پذیرفتیم،
دیگر نیاز به خلق دوباره نبود.
یعنی اگر ما بپذیریم شعری که
حافظ گفته کمال تمام شعرهای
جهان است و تمام نیازهای انسان
به شعر را برطرف می‌کند دیگر
چرا باید شعر گفته شود؟! حتماً

روزی عده‌ای نشستند و گفته‌اند که شعر حافظ دیگر نمی‌تواند
نیاز ما را برآورده کند و از این جهت شعر تازه‌ای گفته‌اند. بنابراین
اگر ما نقدی بر شعر حافظ نداشتیم دیگر اثری خلق نمی‌کردیم و
اگر هم خلق می‌کردیم تقلید بود. اگر هم می‌پذیرفتیم که حافظ
همه‌ی حرف‌ها را زده و سعی می‌کردیم مثل حافظ شعر بگوییم
که در واقع خلق واقعی صورت نمی‌گرفت. ما از خلق واقعی سخن
می‌گوییم.

نکته‌ای که باید یادآوری کرد اینست که اولین منتقد یک شاعر و نویسنده
خود شاعر و نویسنده است که اگر خود آن‌ها هم نقد نداشتند اثری
را نمی‌توانستند خلق کنند حتی آن را تصحیح کنند. شاعری مثل
حافظ را می‌بینیم که بسیاری از بیت‌ها و مصرع‌ها را حذف کرده
چون فکر می‌کرده تناسب سبک‌شناسانه، اوزانی یا مضمونی ندارد.
شاعری که خلق می‌کند به نوعی خود را نقد می‌کند و در واقع نقد
زمینه‌ی شکوفایی هنر را فراهم می‌کند.

قسمت دوم اینکه حال چنانچه ما نقد در معنای روشمندی،
منضبط بودن و علمی بودن را اگر از نقد کلان جدا کنیم این
یک شاخه‌ای از مطالعات ما خواهد بود. گفتیم که هنر و ادبیات
دو بخش است: یک جنبه خلق و آفرینش است و جنبه‌ی دیگر
خوانش؛ حال در اینجا با بحث آفرینش دیگر کار نداریم آفرینش
در جای دیگر باید بحث شود. در خوانش و آفرینش رویکردهای
مطالعات و تحقیقات را داریم. رویکردهای تحقیق دو بال بزرگ
دارند: یک نظریه و دیگری روش نقد. بنابراین روش نقد بخشی از
رویکرد برای مطالعه‌ی اثر است و همیشه روش‌های نقد براساس
نظریه‌ی نقد استوار هستند. یعنی هیچ روشی را نمی‌توان یافت که
نظریه نداشته باشد.

ایکونولوژی یکی از رویکردهای مطالعه‌ی هنر و ادبیات در قرن
بیستم است که البته ریشه هم در قرون سابق دارد. در مطالعه‌ی
رویکردهای نقد حدود ۲۰ الی ۳۰ رویکرد کلان داریم: رویکردهایی
مثل هرمنوتیک، مضمونی، پدیدارشناسانه، اسطوره‌شناسانه،
نشانه‌شناسانه، نقد تکوینی، جامعه‌شناسانه، روانشناسانه، نقد

1-Northrop Frye(1912-1991)





دکتر بهمن نامور مطلق

در قرن نوزدهم متوجه شدیم که آثار هنری و ادبی جنبه‌ی فلسفی دارند. از قبل هم افلاطون و ارسطو از یونان باستان این کار را کرده بودند. یک شاخه‌ای آن بخش‌های هست‌شناسی و شناخت‌شناسی یک اثر را مطالعه می‌کند و نام آن را رویکرد فلسفی گذاشتیم که خود چندین شاخه مثل هرمنوتیک و مضمونی دارد. یک جنبه‌ی اجتماعی دارد که جامعه‌شناسی جنبه‌ی اجتماعی آثار ادبی و هنری را مطالعه می‌کند. یک جنبه روانشناسانه دارد وقتی رنگ یا فرمی در آن هست که تراوشات روانشناسی مؤلف است یا گفتمان حاکم بر آن اثر، که این را جنبه‌ی روانشناسی بررسی می‌کنیم. روانشناسی اثر هنری و یا ادبی، جنبه‌ی نشانه‌شناسی نشانه را بررسی می‌کند، جنبه‌ی اسطوره‌شناسی اسطوره را بررسی می‌کند. یک چیزی بوده که اصطلاحاً به آن آیکون می‌گفتند و ما در ترجمه گاهی به آن شمایلی می‌گوییم این جنبه قابل مطالعه بوده و رویکردی برای آن وجود نداشته، در اینجا است که اندیشمندان حوزه‌ی آیکونولوژی، مثل پانوفسکی و حلقه واربورگ و قبل از آن امیل مال و دیگران تلاش‌هایی کردند و آمدند و طرح تازه‌ای را در انداختند و گفتند ما به رویکردی برای شناخت آیکون نیاز داریم که وقتی به طور مثال می‌گوییم که می‌خواهیم نشانه‌شناسی کنیم به این معنا نیست که ما فقط با نشانه‌ها کار داشته باشیم باید نشانه را در این علم تعریف کنیم که نشانه‌شناسی معادل شناخت نشانه نیست بلکه معادل با شناخت فرآیند معناپردازی است، آیکون هم در آیکونولوژی یک

جغرافیایی، نقد تاریخی، نقد زیست محیطی و الی آخر... یکی از این رویکردها آیکونولوژی است. بنابراین آیکونولوژی در کنار این ۲۰ الی ۳۰ رویکرد بزرگ یک رویکرد مادر، یک رویکرد کلان برای مطالعه هنر محسوب می‌شود. که هرکدام از این رویکردها خودشان زیر رویکرد و تقسیمات دیگری دارند.

چرا تعدد رویکرد داریم؟ چرا باید رویکردی به نام آیکونولوژی داشته باشیم؟ رویکردی به نام نشانه‌شناسی داشته باشیم؟ اسطوره‌شناسی و... را داشته باشیم؟! جواب آن این است که ما با یک عنصر و پدیده‌ی بسیار پیچیده‌ای سروکار داریم، هنر و ادبیات پدیده‌ای بسیار پیچیده هستند مثل خود انسان، انسان پیچیده‌ترین موجود این جهان هستی است. هنر و ادبیات شبیه‌ترین محصول انسان به خود انسان هستند. چرا؟ برای اینکه جنبه‌های گوناگون دارند: جنبه‌ی اقتصادی، اجتماعی، زیبایی‌شناسی، روانشناسی و... دارند. ما با یک موجود شبیه به انسان و بسیار پیچیده و چند جنبه‌ای سروکار داریم. هیچ دانشی وجود ندارد که بتواند همه‌ی ابعاد و هیچ رویکردی وجود ندارد که بتواند همه جنبه‌های این پدیده‌ی پیچیده را یک جا مطالعه کند. همانطور که هیچ رشته‌ای هم نداریم. بنابراین رشته‌های گوناگون پزشکی، جامعه‌شناسی، روانشناسی، اقتصاددان، معمار انسان را مورد مطالعه قرار می‌دهند برای مطالعه‌ی پدیده‌ای شبیه به انسان نیاز به تعدد رشته‌ها و رویکردها داریم.

معنای تخصصی پیدا می کند و همین جنبه است که مغفول مانده و آیکونولوژی می خواهد به آن جنبه پردازد و یک رویکرد مطالعاتی و روشمند برای تحقیق این جنبه از آثار که همین جنبه های آیکونیک آن است و مملو از نمادها و دلالت های پنهان است را مطالعه کند. فرض همه ی رویکردها این است که چیزی در اثر وجود دارد که گفته نشده و باید کوشید تا آن را گفت وگرنه اگر اثر همه چیزش را به راحتی، به سادگی، به روشنی و به صراحت مطرح می کرد نیازی به خوانش نبود. شمایل نگار اینچنین فرض کرده که یک بخشی از رمزگان وجود دارد که این رمزگان در رویکردهای دیگر رمزگشایی نمی شود و لازم است یک دستگاه دیگری مانند آیکونولوژی و آیکونوگرافی ایجاد شود تا این دستگاه به رمزگشایی از این بخش رمزگشایی نشده پردازد، این فلسفه ی وجودی آیکونوگرافی است.

چیدمان: نکته مهم دیگر این که این روزها دنیای بینارشته ای ها است و نظریه پردازان خلاق شاخه های جدید از بینارشته ها را معرفی می کنند و همچنین متفکرین در این زمینه سعی می کنند بینارشته و بیناروش های را مطرح کنند. با توجه به صحبت های که داشتید به نظر شما آیا آیکونولوژی این استعداد را دارد تا در بیناروش ها مطرح و استفاده شود؟ مثلاً در یک معادله بیناروش با بینامتنیت و اسطوره شناسی می تواند جواب دهد؟ یا در ارتباط با دیگر روش ها؟

بی تردید روش ها با هم بده و بستان دارند، اجزای زنده ی جامعه بشری هستند و به همین جهت سیال، پویا و متعامل هستند و از یکدیگر استفاده می کنند. آیکونولوژی نیز به مانند سایر رویکردها می کوشد تا از دستاوردهایی که به آن نزدیک است و با نظریه اش مطابقت می کند استفاده کند کما اینکه به نظر من این کار را کرده است. اما در نهایت یک روش واحد و منسجم را انجام می دهد که اگر به این روش واحد، منسجم و یکپارچه نرسد قطعاً آن روش نیست. آیکونولوژی اگر چیزی را از بیرون گرفته آن را درونی کرده است و توانسته از دانش های دیگر مثل فلسفه، متن شناسی، زیبایی شناسی و قواعد زیبایی شناسی و متن شناسی استفاده کرده و آن ها را درونی کرده و آن را تبدیل به یک روش منسجم کرده است و این روش منسجم باید یک روش ناب باشد، ببینید از جاهای دیگر گرفته است اما به یک وحدت تبدیل شده است. این روش آیکونولوژی که توسط پانوفسکی مطرح می شود در دوره های پسین با توجه به روش های مختلف می تواند تغییر کند و شاخه بگیرد مثل نشانه شناسی، که ما نشانه شناسی فرهنگی یا نشانه شناسی اجتماعی داشتیم. نشانه شناسی ای که سوسور^[۱] مطرح کرد خیلی ساده بود اما در طول زمان هم پیچیده تر شد و هم با بقیه تعامل پیدا کرد. آیکونولوژی در این حد می تواند با بقیه روش ها و رویکردها تعامل داشته باشد و خودش را کامل کند. اما هر آن چیزی که می گوید را باید درونی کند که اگر این کار را نکند، آن روش منسجم نخواهد بود مثل این می ماند که یک کشوری مهاجر بپذیرد که هیچ اشکال ندارد اما اگر عده ای مهاجر بیایند و ملیت

2- Ferdinand de Saussure(1857-1913)

آن کشور را نپذیرند و بگویند که ما می خواهیم ملیت سابق خود را حفظ کنیم و منطقه ای را هم تحت نظارت خود بگیرند و اشغال کنند انسجام این کشور به هم خواهد ریخت و این کشور دیگر کشور محسوب نخواهد شد برای اینکه در دل این کشور یک کشور دیگر هم شکل گرفته است. پس هر آن چیزی که می آید باید درونی، منجسم، هماهنگ و یکپارچه شود.

چیدمان: بنابراین شما معتقدید که آیکونولوژی یکی از روش های است که می تواند در بیناروش ها وارد شود اما با حفظ کردن شاکله ی خودش!

بله! این در مورد همه ی روش ها صدق می کند و روش های پویا روش هایی هستند که با هم تعامل دارند اما این تعامل به از دست رفتن یکپارچگی آن ها نمی انجامد و باید یکپارچگی و وحدت خود را حفظ کنند. کار روش این است که باید منطقی باشد، روش تحقیق نمی تواند غیرمنسجم باشد که در این صورت من از آن یک برداشتی دارم، شما یک برداشت و دیگری یک برداشت و نتیجه ی دیگری؛ باید اینقدر انسجام داشته باشد که اگر من هم کار می کنم تقریباً همان نتیجه ای حاصل شود که دیگری کار می کند.

چیدمان: به این ترتیب آیکونولوژی با خاصیتی که دارد در رابطه با روش های تطبیقی چه جایگاهی دارد؟

به نظرم این سؤال از حیثی تخصص من خارج است، چراکه روش های تطبیقی را کار کرده ام اما اینکه بخواهم بگویم آیکونولوژی در کجای روش های تطبیقی قرار می گیرد، باید گفت که هر رویکردی می تواند یک بخش تطبیقی را داشته باشد. مثلاً ما می توانیم اسطوره شناسی تطبیقی، جامعه شناسی تطبیقی، روانشناسی تطبیقی و... را داشته باشیم. یک بخشی از آیکونولوژی هم می تواند تطبیقی باشد و آیکونولوژی تطبیقی نیز داشته باشیم به این معنا که آیکونولوژی بیاید و آیکون یک فرهنگ را بگیرد و بخواهد آن را با آیکون فرهنگ دیگر مقایسه کند، ما به این آیکونولوژی تطبیقی می گوئیم. مثل همان اسطوره شناسی تطبیقی که اسطوره ی یونانی را با اسطوره ی ایرانی بررسی کرده، آیکونولوژی هم می تواند که پیکره ی مطالعاتی آن یکی از یک فرهنگ و دیگری از فرهنگ دیگر باشد. همین که دو حوزه ی فرهنگی متفاوت پیکره ی مطالعاتی را انتخاب و اینها را با هم مقایسه کنید در اینصورت این مقایسه ی به منظور مطالعه ی روابط اینها با هم و مطالعه ی تشابهات و تداخلات، یا به عبارت دیگر تأثیر و تأثرات، تطبیقی خواهد بود.

چیدمان: به نظر شما اتخاذ روش ها در مطالعات چه تأثیری در حوزه ی علوم انسانی و هنر دارد؟ آیا این روش هایی که در جهان مطرح هستند باعث رشد هستند یا انحراف؟ چراکه خیلی ها اعتقاد دارند این روش ها وارداتی هستند و از خارج آمده و بر روی مطالعات هنر ایران و سنت اثرگذار است و در برابر آن مقاومت وجود دارد، آیا واقعاً اینگونه است و روش ها روی شیوه ی نگاه کردن ما به اثر هنری تأثیر منفی می گذارند؟ اگر جواب شما منفی است، که می دانم این طور است لطفاً توضیح بیشتری بفرمایید؟



ما ناچاریم که خوانش انجام دهیم، ناچاریم که نقد را انجام دهیم، چون اگر خوانش نداشته باشیم و نقد را انجام ندهیم بخش‌هایی از اثر هنری نادیده خواهند ماند و بخش‌هایی از آن کشف نخواهد شد. بنابراین ناچاریم که نقد و خوانش انجام دهیم. اگر نقد و خوانش در این چهارصد الی پانصد سال اخیر انجام می‌دادیم و می‌توانستیم نقدهای قابل‌طرحی را مطرح کنیم و یا اگر داریم، چه خوب است که از همین‌ها استفاده کنیم اما اگر وجود ندارد آیا باید خوانش را تعطیل کرد؟ آیا باید رمزگشایی را تعطیل کرد؟ آیا باید نقد را تعطیل کرد؟ بی‌شک هر محقق عاقلی پاسخ خواهد داد که نه! و باید آن روش‌هایی که بیرون از حوزه‌ی ما هست، استفاده کنیم چون نباید خوانش را تعطیل کرد. آن‌هایی که مخالفند اگر معتقدند ما خودمان روش بهتری داریم ارائه دهند و اشتباه هم هست که چنان‌چه ما خودمان چیزی را داریم حتی بهترش را هم داریم برویم از جاهای دیگر استفاده کنیم. نه تنها اشتباه است که ما از جاهای دیگر استفاده کنیم بلکه اشتباه که جاهای دیگر اگر روش ما بهتر است از روش خودشان استفاده کنند آن‌ها هم باید بیایند از روش ما استفاده کنند. اگر نداریم عقل و دنیای علم به ما توصیه می‌کند که برویم از آن‌ها استفاده کنیم هم مبانی دینی ما می‌گوید که از آن استفاده کنیم و می‌گوید که اگر علمی و دانشی در چین هست شما برای کسب آن آنجا بروید، از مباحث دینی که بگذریم مباحث صرف علمی نیز همین را می‌گوید علم خیلی هم وطن نمی‌شناسد. علم دنیای عقلانیت انسان است البته که علوم انسانی و علوم که به فرهنگ کار دارند از جایی به جاهای دیگر فرق می‌کنند پس باید این تفاوت را بپذیریم و این تفاوت در کارهای ما تأثیر بگذارد اما نباید علم را تعطیل کرد، نباید نقد و خوانش را تعطیل کرد. بنابراین معتقدم که چه خوب می‌شد ما بانیان نقدهای مهمی مثل آیکونولوژی بودیم! اما حال که نشده و عده‌ای دیگر در آمریکا، آلمان و اروپا این کار را کرده‌اند ما می‌بایست از آن‌ها استفاده کنیم که اگر استفاده نکنیم به خودمان ضرر زده‌ایم نه به آن‌ها! ما اگر از قافله‌ی علم و دانش استفاده نکنیم و با آن حرکت نکنیم از قافله عقب خواهیم ماند و آن‌ها خواهند رفت. کسانی که می‌گویند نباید از اینها استفاده کرد حرف بسیار خطرناکی می‌زنند و این حرف بسیار ارتجاعی است.

چیدمان: به نظر شما آیا آیکونولوژی روشی است که تاریخ مصرف آن تمام شده است؟ این سؤال را از این بابت می‌پرسم چراکه عده‌ای بر این باورند که آیکونولوژی یک روش منسوخ است و پرداختن به این روش وقت تلف کردن است!

روش‌های تحقیق مثل بقیه‌ی عناصر و اجزاء جامعه متولد، بونا و جوان و بعد پیر می‌شوند و می‌میرند، پس در این شکی نیست که بعضی از روش‌هایی که در گذشته بوده و امروزه دیگر نیازی به آن‌ها نداریم مثل روش‌هایی که در قرن نوزدهم بود، روش‌های بوتانیک یا گیاه‌شناسی که با روش‌هایی شبیه به گیاه‌شناسی اثرشناسی هنری می‌کردیم و امروزه دیگر به این روش‌ها نیازی نداریم و عمرشان تمام شده است.

اما اینکه آیا آیکونولوژی الان یک روش پیر و رو به مرگ و یا مرده است باید کارشناسان اصلی این حوزه پاسخگو باشند اما می‌توانم چند شاخص در این مورد بگویم که اولاً روش‌ها می‌توانند همواره ققنوس‌وار زنده شوند یعنی روشی که بر خلاف وجود انسانی دارد پیر و فرسوده می‌شود را یک اندیشمند اصلاح و به روش می‌کند و جان تازه‌ای به آن می‌بخشد. مثل خیلی از روش‌ها که این چنین شده‌اند، روش‌های جامعه‌شناسی، روانشناسی مگر تعطیل شدند؟! روزی فکر می‌کردند نشانه‌شناسی هم عمر آن تمام شده ولی یکدفعه با قدرت دیگری وارد شد. بنابراین آیکونولوژی اگر هر ده سال یک نظریه‌ی تازه‌ای برای آن آورده شود و اصلاح شود و نظریه‌پردازی آن را به‌روز کند، زنده است. اما اگر نظرات آیکونولوژی همان نظرات دوره‌ی پانوفسکی است در این صورت احتمال مرگ آن وجود دارد. توجه داشته باشید که من شاخص‌ها را می‌گویم و نمی‌گویم که آیکونولوژی زنده هست یا نیست و فکر می‌کنم زنده است، اما آنچه که می‌خواهم بگویم برای همه‌ی رویکردها شاخص است و هر رویکردی که هر چند وقت یکبار و هر از گاهی اصلاح‌گری آن را به روز و کامل می‌کند این رویکرد زنده است.

چیدمان: بنا بر شواهد این امر در رابطه با روش آیکونولوژی هم مصداق دارد و هنوز شاهد شکوفایی این روش هستیم که چگونه شاخ و برگ‌های جدید می‌دهد و روش‌ها و زاویه‌های دید جدیدی را در درون خود تعریف می‌کند، اما در محیط‌های آموزشی که یکی از بهترین مکان‌ها برای طرح این مسائل است تا به حال اجازه داده نشده که روش‌ها به صورت مستقل وجود داشته باشند. در سال‌های گذشته شما تلاش بسیاری کردید که میان‌رشته‌ای‌ها و میان‌روش‌ها به عنوان رشته‌هایی مستقل در تحصیلات تکمیلی مطرح شوند هرچند این ایده پیشرفت نسبی هم کرد و حتی احتمالاً بعضی شروع به کار نیز کردند اما هنوز شاهد مقاومت در برابر این ایده هستیم.

قدرت رویکردها، پویایی، زندگی و دامنه‌ی فعالیتشان بستگی به قدرت مدافعان آن‌ها دارد. ما اگر بخواهیم آیکونولوژی تداوم پیدا کند باید یک حلقه‌ی آیکونولوژی داشته باشیم و عده‌ای در مورد آن صحبت کنند و تألیف کنند، سخنرانی برگزار کنند یعنی همان کاری که در حوزه‌ی نشانه‌شناسی صورت گرفت و باعث شد به رغم همه‌ی مخالفت‌ها نشانه‌شناسی در کشورمان به یک رویکرد جاافتاده، قدرتمند و فراگیر تبدیل شود. متأسفانه آیکونولوژی هنوز نتوانسته یک حلقه‌ی فکری بزرگ و مؤثر را شکل دهد. اگر آیکونولوژیست‌ها هم بتوانند چنین حلقه‌ی فکری درست کنند احتمالاً از این حرف‌ها راجع به آن‌ها کمتر زده خواهد شد. ■